

## ترجمان البلاغة و كشف مأخذ و طواط

دوست عزیزم بناغلی گویا اعتمادی کتابی جدیدی برای مطالع بمن داد، آن را در غایت اهمیت دریافتم، و با ولع تمام سراپا خواندم، جای آن دارد، که این کتاب را یکی از کتب قدیم و آثار برجستهٔ زبان پارسی بدانم که تاکنون کشف شده بمطالعهٔ شوقمندان رسیده، این کتاب پوشیدگیهای زیادی را در تاریخ ادبیات زبان پارسی آشکارا نمود و پردهای تاریکی را که بر مطالب مهمه افتاده بود، از بین برداشت.

در ابتداء نمی توانستم باور کنم که ترجمان البلاغه آن کتاب مفقود هزار ساله کشف شده باشد، ولی بعد از ملاحظه و تدقیق پیداگشت که آن در نایاب و مفقود اینک بدست افتاد، و بر دیهیم ادبیات پارسی میدرخشد.

از دورهای نخستین رواج کتب پارسی، یکعدهٔ آثار محدودی بدست ما افتاده، و از طوفان حوادث بر کران مانده است، میدانیم، که از حدود ۳۰۰ (هج) بدوران جهاننداری آل سامان صبغت زبان پارسی آغاز شد، و در عصر غزنویان و غوریان تا ۶۰۰ (هج) قوس صعود را ببود، و آثار گرانبهائی در ادب، تاریخ، حکمت و علوم دیگر نبشته آمد، ولی هجوم چنگیز و آل چنگیز آن بوستان کهن را پژمرد، و اغلب آثار زبان که در ماوراء النهر و خراسان و پارس و دیگر مناطق نفوذ ادب پارسی نبشته بودند، و کتب خانه های بخارا، بلخ، هرات، مرو و دیگر بلاد معمور و آبادان آنوقت از آن مملو بوده، بدست یغماگران مغل از بین رفت، وبقیهٔ السیف آثار علمی در کوشهای فراموشی افتاد.

یکی از آن کتب مهم که تاکنون مفقود بود، یک ضایعه علمی پنداشته میشد، و در تمام کتب تاریخ ادب بفرخی شاعر معروف دورهٔ غزنویان (متوفی ۴۲۹ هج)

منسوب بود، کتاب ترجمان البلاغه بود، که از مدت هفت صد سال (یعنی زمان یاقوت حموی حدود ۶۰۰ هج) تمام مدققان تاریخ ادب آنرا از آن شاعر بزرگ سیستانی (فرخی) می پنداشتند، و همواره بر فقدان این کتاب فسوسها میخورند.<sup>(۱)</sup> اکنون که کتاب ترجمان البلاغه نشر شد، پرده از روی بسا اسرار و غوامض ادبی نیز برداشته شد، که من اندرین مقالت بعد از مطالعات و تدقیق بپاره‌ای از مسایل تازه و جدیدی که ازین کتاب بدست می آید، اشارت میکنم:

### نسخه ترجمان البلاغه و نشر آن

این کتاب از روی نسخهٔ منحصر بفرد خطی کتابخانه فاتح در استانبول (نومره ۵۴۱۳) بهمت استاد دانشمند احمد آتش که یکی از فضلالی نامور کنونی تورک است، امسال از معهد تحقیقات شرقی یونیورستی استانبول طبع گردیده است (۱۴۷) صفحه اول متن پارسی کتاب بحروف سربی معمول امروزه با حواشی و تصحیح و توضیحات مفید آقای آتش است، از صفحه (۱۴۹) تا (۲۶۳) فاکسیلیه متن اصلی نسخه بهمان خط قدیم حدود ۵۰۰ (هج) است، که املا و طرز و تنقیط و تمام خصوصیات آن خیلی دلچسپ و نمونه خطاطی و استنساخ دوره غزنویان است.

در آخر کتاب نویسنده تاریخ تحریر آن را بهمان انشای قدیم و سلیم چنین نوشته است:

«اسپری شد این کتاب بیروزی و به روزی و نیک اختر و فرخی بر دست ابو

<sup>(۱)</sup> رجوع شود به مقدمه حدایق السحر، طبع اقبال. و تاریخ ادبیات، دکتور شفق، ص ۶۷. شعر العجم شبلی و دیگر کتاب تاریخ ادب پارسی

الهیجا ارد شیر بن دیلمسپار النجمی القطبی الشعر اندر اواخر شهرالله مبارک رمضان سال بر پانصد و هفت از هجرت پیغامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم با ذبر خدواندش»

درینجا مهر بزرگ نیز دارد، که خوانده نمیشود، و کتاب در ۵۰۷ (هج) بخط ارد شیر نامی نوشته شد، که این شخص را ما بیشتر از روی مقدمه کتاب لغت الفرس اسدی طوسی می شناختیم، و بیجا نیست، که ارد شیر کاتب را در ینجا در چند سطر معرفی داریم، ابو منصور علی ابن احمد اسدی طوسی که لغت فرس را بعد از ۴۵۸ (هج) یعنی سال سرودن گرشاسپ نامه منظوم خود نوشت،<sup>(۱)</sup> و در مقدمه این کتاب چنین گوید:

«بس فرزندم حکیم جلیل اوحد ارد شیر بن دیلمسپار النجمی الشاعر ادام الله عزوة از من که ابو منصور علی بن احمد الاسدی الطوسی ام، لغت نامه ای خواست...»<sup>(۲)</sup>

پیش از کشف ترجمان البلاغه هیچ منبع در کتب شرق نبود که ، که ذکری از اردشیر نجمی دران آمده باشد، و ناشر فاضل لغت فرس آقای عباس اقبال غیر از نسخه خود لغت الفرس نامی و ذکر از ین شاعر نیافته بود، ولی اکنون پدیدار گشت، این شخص که معاصر اسدی و از دوستان و شاگردان وی بود.<sup>(۳)</sup>

<sup>(۱)</sup> بیست مقاله قزوینی ج ۱ ص ۵۲. تاریخ ادبیات، دوکتور شفق ص ۱۴۱.

<sup>(۲)</sup> مقدمه لغت الفرس، ص ۲

<sup>(۳)</sup> زیرا آوردن کلمه فرزند با نام اردشیر چنین میرساند، که نسبت باسدی مقام فرزندی و کوچکی و شاگردی را داشته است.

باستناد سطور آخر نسخه قلمی ترجمان البلاغه نویسنده آن نسخه است، و از حدود ۴۵۸ (هج) که اوقات تألیف لغت الفرس است، تا ۵۰۷ (هج) که نسخه ترجمان البلاغه را می نوشت، بلا شبهت زندگانی داشت.

چون استاد اقبال در مقدمه لغت فرس حکم میکند، که اسدی طوسی در آذربایجان و در آن میزیست، و شعرای آنجا که یکی از آنها همین ارد شیر نویسنده ترجمان البلاغه است، ازو خواهش تألیف لغت فرس را کرده اند، بنا بران ما ازین شواهد تاریخی نتیجه میگیریم که ارد شیر دیلمسپار نجمی نیز در آن ناحیت ها میزیسته و کتاب ترجمان البلاغه را همدران نواحی نوشته باشد.

قدیمترین نسخ خطی زبان پارسی که اکنون در دست است، اتفاقاً بخط همین اسدی طوسی یعنی استاد اردشیر نجمی نویسنده ترجمان البلاغه است، و این نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه نام دارد که ابو منصور موفق بن علی الهروی بین سنوات ۳۵۰ - ۳۶۶ (هج) تألیف کرده است، و نسخه منحصر بفرد آن که در کتب خانه وینه موجود است، در ماه شوال ۴۴۷ (هج) از طرف اسدی طوسی نوشته شده است.

وقتی که ما طرز خط و تنقیط و تمام خصایص هر دو نسخه را مقایسه میکنیم، ولو درین خط استاد و شاگرد یعنی کتاب الابنیه و ترجمان البلاغه فاصله زمانی (۶۰) سال موجود است، باز هم خط نخستین باهم شباهتی تمام دارد، و نسخ شبیه بکوفی است، البته پختگی و زیبایی خط استاد نسبت بشاگرد مسلم و مشاهد است، و شاهد نسخه مکشوفه ترجمان البلاغه از روی قدمت زمان تحریر بعد از کتاب الابنیه که درجه اول را دارد، بدرجه دوم یا سوم قرار گیرد، چه کتب خطی ازان عصر و زمان کمتر باقی مانده و کمتر بدست علما رسیده است.

قراریکه دانشمند تورکی احمد آتش در مقدمهٔ تورکی کتاب می نگارد: نسخت مکشوفهٔ ترجمان البلاغه در کتب خانه فاتح استانبول به شماره (۵۴۱۳) و قطع (۱۰ × ۱۳) سانتیم که هر صفحهٔ مکتوبهٔ آن (۸ × ۱۱) سانتی دارای ۱۴ سطر محفوظ است، که جمله ۱۱۴ صفحه شود.

درینجا نکته ای بخاطر میرسد: اگر چه مستقیماً با موضوع ما نحن فیه مربوط نیست، ولی بر نام پدر کاتب نسخه یعنی دیلمسپار روشنی می اندازد، این نام از دو کلمه مرکب است، (دیلم) که جائیست معروف، و (سپار) که همان سوار پارسی کنونی است، و عربها بصورت سفار معرب می نوشتند، چنانچه در کتاب تجارب الامم بصورت (دیلمسفار) در بارهٔ دیگر مذکور افتاده است.<sup>(۱)</sup>

مخفی نماند که همین سپار قدیم به سوار پارسی و سفار معرب تبدیل شده، و در زبان پهنسو که نگارنده صبغهٔ قدیم کلمات السنهٔ آریایی است، اکنون هم بصورت (سور، سپیر، سپار) موجود و زنده و همان معنی سوار پارسی میدهد.

پس ترجمان البلاغه بعد از لغت الفرس کتاب دویمی است که بر زندگانی اردشیر نجمی روشنی مزیدی را انداخت، و این گوشه تاریخ را روشن نمود.

قسمت متن پارسی ترجمان البلاغه دارای فهارس مضامین کتب و اسمای کتب و اعلام است، که از طرف استاد آتش ترتیب و ضمیمه شده است؛ قسمت سوم این کتاب مقدمه ایست بزبان تورکی بحروف لاتین که با کمال تدقیق و استقصای تاریخی و علمی از طرف ناشر کتاب استاد احمد آتش نوشته شده، و دارای مطالب مفید ذیل است:

(۱) مقدمهٔ آقای اقبال بر لغت الفرس، بحوالهٔ تجارب الامم ص ۸۰.

آغاز، که نظریست بر ادبیات پارسی تا تألیف ترجمان البلاغه و نشو نمان علم البلاغه در ادبیات اسلامی.

بعد ازین سه قسمت کلام ناشر دارای مقاصد آتی است:

**قسمت اول**، اسناد تاریخی در خصوص ترجمان البلاغه، وثوق نسخه، کشف نسخه ترجمان البلاغه، و مسایل مربوطه آن، وثوق نسخه، محمد بن عمر و کتاب او و تاریخ تألیف، منابع ترجمان البلاغه، اهمیت ترجمان البلاغه در تاریخ ادبیات پارسی، کلمات نادره ترجمان البلاغه.

**قسمت دوم**، نسخه خطی ترجمان البلاغه و موقعیت آن در میان نسخ پارسی، توصیف نسخه، روایت شعر قدیم در ترجمان البلاغه، خصایص املائی.

**قسمت سوم**، اصول تصحیح متن، خصایص املائی متن، فاکسیلیه، حواشی متن و ایضاحات، که این هر سه قسمت (۱۶۹) صفحه بخط لائین است، و الحق ناشر فاضل آن رنج بیشماری را در نوشتن آن بر خود گورا فرموده است، که نوشتن آن برای شوقمندان تاریخ ادب بیسود نخواهد بود.

## ترجمان البلاغه از فرخی نبود

در تاریخ ادبیات پارسی اولین اثری که ما را بوجود کتابی بنام ترجمان البلاغه اطلاع داد، کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر رشید الدین محمد عمری کاتب بلخی معروف به وطواط متوفی (۵۷۳ هج) بود، که خوارزم شاه اتسز (۵۲۲ - ۵۵۱ هج) نسخه‌ای از ترجمان البلاغه را به منشی خود وطواط نمود، و وی حدایق السحر خود را بر شالوده همین کتاب اساس گذاشت، (۵۵۱ - ۵۶۱ هج) ولی ذکر از مؤلف کتاب ننمود، چنانچه در مقدمه حدایق چنین گوید:

«روزی من بنده را خداوند ملک عادل خوارزم شاه اتسز نورالله مضجعه طلب

فرمود، و بر موجب فرمان بشتافتم، و سعادت خدمت او دریافتم، کتابی در معرفت بدایع شعر پارسی کی آنرا ترجمان البلاغه خوانند، بمن نمود، نگاه کردم، ابیات شواهد آن کتاب را بس ناخوش دیدم، همه از راه تکلف نظم کرده، و بطریق تعسف فراهم آورده، با این همه از انواع زلل و اصناف خلل خالی نبود، واجب شد بر من بنده کی پرورده آن در کاهم در معرفت محاسن نظم و نثر دو زبان تازی و پارسی این کتاب ساختن و این مجموع پرداختن...»

باین طور و طواط اولین شخص است که نام ترجمان البلاغه را ازو میشنویم؛ ولی بدون تعیین نام مؤلف با کوشش که در سوم تعریف این کتاب و تعسف مضامین آن میکند و به خلل و زلل مشحون بقلم میدهد.

شخص دیگر که بعد از و طواط نامی از ترجمان البلاغه برده، و آنرا به فرخی شاعر معروف غزنویان نسبت داده، یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶ هج) است، که در شرح حال و طواط گوید:

«وله من التصنیف حدایق السحر فی دقائق الشعر بألغة الفارسیة الفة لابن المظفر

خوارزمشاه و عارض به کتاب ترجمان البلاغه لفرخی الشاعر الفارسی»<sup>(۱)</sup>

نمیدانم که یاقوت درین انتساب چه سندی در دست داشته؟ در حالیکه خود و طواط اسمی از فرخی نبرده، و انتساب ترجمان البلاغه بکسی نکرده است! استاد احمد آتش قول یاقوت را متکی بر اساس محکمی نمیداند و گوید: که پارسی دانی یاقوت نیز مسلم نیست، شاید این در گردش خراسان شنیده، و بدون تحقیق در

(۱) معجم الادباء. ج ۷ ص ۹۱

معجم خود نوشته باشد.<sup>(۱)</sup>

بعد از یاقوت دولتشاه سمرقندی (متوفی ۹۰۰ هج) شخص سومی است که در تذکرة شعراء خود ترجمان البلاغه را ازان فرخی میدانند، و اقتباساتی بنام ترجمان البلاغه دارد، ولی این ادعا دولتشاه قطعاً باطل است، زیرا وی مدعی است که حکایت ملاقات شبل الدولة مذکور بسال ۵۰۵ (هج) از جهان رفته و وفات فرخی در ۴۲۹ (هج) بوده است! پس چگونه میتوان تصور کرد، که فرخی وقایع تقریباً یک صد سال بعد از خود را در کتاب ترجمان البلاغه ضبط کرده باشد!!!

علاوه برین در خود کتاب ترجمان البلاغه ما نحن فیه قطعه ای از لیلی شاعر دوره غزنویان آمده، بتحقیق میرساند که ترجمان البلاغه ازان فرخی نبود، زیرا درین قطعه بمرگ فرخی تصریح شده است، و آن اینست:

گر فرخی بمرد، چرا عنصری نمرد      پیری بماند دیر و جوانی برفت زود  
فرزانه ای برفت در رفتش هر زیان      دیوانه ای بماند و زماندش هیچ سود<sup>(۲)</sup>

این قطعه رادویانی در نظایر صنعت متضاد آورده، و روشن میسازد، که فرخی در عصر لیلی در ربیعان جوانی مرده بود، و ترجمان البلاغه هم بعد از مرگ فرخی (۴۲۹ هج) تألیف شده است.

بعد از دولتشاه این اشتباه تاریخی عمومیت یافت، و تمام نویسندگان از قبیل حاجی خلیفه در کشف الظنون و آذر در آتشکده و هدایت در مجمع و دیگران به تقلید یاقوت و دولتشاه پرداختند، و ترجمان البلاغه را تألیف بقلم فرخی داند، ولی

(۱) مقدمه تورکی ترجمان البلاغه.

(۲) ترجمان البلاغه، ص ۳۲، طبع استانبول.



هیچکدام این اقوال مبنی بر اساس محکم تاریخی نبود؛ و از دلایل آینده آشکارا خواهد شد، که وطواط نیز در حین تألیف حدایق السحر کتاب کنونی را در دست داشت، و چون ازین کتاب استفاده کرده، و رویه گردانی نمود، برای اختفای استفاده خویش بالفاظ داشت، از اهمیت این کتاب و نام مؤلف آنرا هم بر زبان نیاورد، و اینک بعد از هفت صد سال پرده از روی کار برداشته میشود، و حق بحق دار بر میگردد!

### مؤلف حقیقی ترجمان البلاغه محمد بن عمر

نسخه خطی کتب خانه فاتح که بسال ۵۰۷ (هج) بخط ارد شیر سابق الذکر نوشته شده، بر صفحه اول آن این عبارت نوشته شده است:

«کتاب ترجمان البلاغه تصنیف محمد بن عمر الرادویانی بالتماس (؟) الادیب الرئیس الاجل السید منتخب الملک عمادالدین عبدالواحد بن مظفر بن یوسف ادام الله علوه»

در صفحه اول کتاب بعد از (بنام ایزد بخشاینده بخشایگر) آمده: «چنین گوید محمد بن عمر الرادویانی» ازین دو مورد پیدا می آید که مؤلف اصلی ترجمان البلاغه محمد بن عمر الرادویانی است، تا جایکه محققان کاوش و تدقیق کرده اند در تمام منابع تاریخی ادب پارسی ذکری ازین شخصیت فاضل نیافته اند، و نه در کتب مسالم و ممالک و انساب و جغرافیای قدیم نامی از رادویان آمده؛ بنا بران استاد احمد آتش حدس میزند که مؤلف ما در خارج ایران و خراسان، یعنی خاور ترکستان در مناطق نفوذ قراخانیان میزیست، و متأسفانه تا کنون در کتب شرق سند دیگری برای توضیح احوال و مسکن مؤلف بدست نیامده است، اما قرآینی در دست است که فی الجملة مسکن مؤلف و عصر زندگانی او را روشن میسازد، و ما در اینجا هر

یکی را جداگانه مورد غور و کاوش قرار میدهیم.

(۱) چون منبع دیگری تا کنون برای کشف احوال مؤلف بدست نیامده، بنا بران باید خود کتاب ترجمان البلاغه را مورد غور قرار داد، و نکاتی را که استخراج مقصدی ازان ممکن است، جداگانه ضبط باید نمود. نکته اول که مسکن و منشاء مؤلف را در خاور ترکستان قرار میدهد، و استاد احمد آتش نیز بدان استناد میکند اینست، که عموماً نویسندگان و مؤلفان شواهد را از محیط خود و یا محیط های نزدیک می آورند، و در چنین صورت اگر مؤلفی حوادث و شخصیت های کوچک را طوری بیان کند، که گویا بر همه معلوم است، اشتباه نخواهد بود، اگر چنین نتیجه بگیریم که این حوادث و شخصیتها مربوط محیط وی و یا محیطی نزدیک او است، ترجمان البلاغه بسبب محاسن الکلام ابو الحسن نصر بن الحسن المارغینانی تألیف یافته، و مارغینان حوالی فرغانه است، و نیز یک شعر ابو العباس عباس بعنوان شاهد صنعت معارضه آورده است، که شاعر آنرا برای بکزین ملک در فرغانه فرستاد، و نیز در زمان رادویانی در نوائی غربی ایران شعرای بودند، که اقوال آنها را بطور شاهد آورده است.

(۲) نکته دوم که مسکن و زمان زندگانی مؤلف را میرساند، این است که متأخر ترین شعراء و اعلام را درین کتاب پیدا کنیم، مثلاً درین کتاب از زینتی (زینبی) و قمری، و مسعودی، و منثوری، و دیگر شعرای عصر محمود و مسعود ذکری رفته، که مربوط اند بزمان ۴۰۰ تا ۴۳۰ (هج) و ما از روی قراین و اسناد گذشته در یافتیم که مؤلف ما مرد

این عصر نیست؛ در صفحه ۱۱۰ در نظایر صنعت مقطع شعری از برهانی آورده که این شخص همان خواجه عبدالملک برهانی نیشاپوری پدر امیر معزی شاعر معروف دربار سلجوقیان است، و در اوایل سلطنت ملکشاه در موقع مسافرت قزوین در حدود (۴۶۵ هج) از جهان رفته، ولی از پسرش امیر معزی که شهرتی کافی داشت، و ملک الشعراء دربار سنجر بود، و بسال (۵۴۲ هج) فوت کرده نامی نه میبرد، حال آنکه وطواط در حدایق السحر ذکرها ازین شاعر معروف دارد، و ازین نتیجه میگیریم که مؤلف ما باید معاصر پدر معزی (۴۵۰ هج) باشد.

۳) آخر ترین سندیکه راجع بزمان زندگانی رادویانی در خود ترجمان البلاغه موجود است، ذکر قراخان و احمد منصور است، که در امثله مقتصب گوید:

«بوقت که قراخان اندر بند بود، احمد منصور گفت:

آن که ترا بند کرد بنده ات را نیز      بندی کردست نا پدیددی و پنهان

بند تو آهنت و بند من از غم      بند تو بر پای و بند بنده ات بر جان<sup>(۱)</sup>

استاد احمد آتش این قراخان را احمد خان بن خضر خان از ملوک ایلیک خانی تورکستان می پندارد، که ملکشاه را با وی در سمرقند نبردی بود؛<sup>(۲)</sup> و احمد منصور هم در آنوقت زندگانی داشت، و این وقایع تماماً به (۴۸۱ هج) مربوط است، بنا

(۱) ترجمان البلاغه، ص ۲۳.

(۲) الکامل ابن اثیر، ج ۱۰

بران استاد معظم چنین نتیجه میگیرد که ترجمان البلاغه از طرف محمد بن عمر رادویانی بین (۴۸۱ هج) که واقعاً آخرین مذکور درین کتاب است، و (۵۰۷ هج) که سال نوشتن نسخه حاضره باشد تألیف شده است؛<sup>(۱)</sup> و این استنتاج و استخراج معقول بنظر می آید، و باید عصر زندگانی مؤلف را از قرار تاریخی فوق نصف دوم قرن پنجم بعد از (۴۵۰ هج) تشخیص کرد، که مقارن زمان سلطنت فرزندان سلطان مسعود بود در غزنه.

### مأخذ رادویانی

رادویانی بر خلاف و وضوابط محض امانت داری بود، زیرا او کتب که در حین ترتیب ترجمان البلاغه استفاده نمود، آنرا نیک سود، و در مقدمه ترجمان البلاغه اعتراف نمود که عامه بابهای این کتاب را بر ترتیب فصول محاسن الکلام مرغینانی خواجه امام نصر بن الحسن رضی الله عنه نهاده است، تخریج کرده و از تفسیر وی مثال گرفتیم:

باینصورت یگانه ماخذ و منبع معلومات رادویانی در تألیف ترجمان البلاغه همان کتاب محاسن الکلام امام ابوالحسن نصر بن حسن المعانی است، که از معاصران عبدالحمید یحیی رئیس زوزن و ندمان او بود و اینها از معاصران الکفاة احمد بن حسن استعمدی وزیر نامدار غزنویان (متوفی ۴۲۴ هج) اند؛<sup>(۲)</sup> و وطواط نیز در حدایق السحر کلام مرغینانی را در جمله شواهد می آورد.

کتاب دیگری که رادویانی در دست داشت، کتاب زهره خواجه محمد بن داود

<sup>(۱)</sup> مقدمه تورکی ترجمان البلاغه، ص ۳۴

<sup>(۲)</sup> برای شرح احوال رجوع شود به دمیة القصر باخرزی

الاصفهانى بود، که در نظاير صنعت مقلوب بيتى ازان کتاب آورده و حوالت ميدهد،<sup>(۱)</sup> اين شخص همان ابوبکر محمد بن داود بن على بن خلف الاصفهانى الظاهرى (حدود ۲۹۷ هج) است که کتاب وى بنام الزهره از طرف A. R Nyki از روى نسخ کتب خانه مصر در بيروت بسال ۱۹۳۲ (م) طبع شد.<sup>(۲)</sup>

ديگر کتاب که رادويانى از آن نقل ميکند داستان خنک بت سرخ بت عنصرى شاعر معروف دربار غزنى است (۳۵۰ - ۴۳۱ هج) که در شواهد صنعت تفسير خفى اندر وصف لشکر از آن کتاب عنصرى گويد:

همه نام کينشان بپرخاش مرد      دل جنگجوى و سبج نبرد  
همى تو ختند و همى تاختند      همى سوختند و همى ساختند<sup>(۳)</sup>

پيش از نشر اين کتاب به نحو تحقيق معلوم نبود، که خنک بت سرخ بت از عنصرىست، زيرا وطواط عين ابیات را بنام عنصرى در همان مورد آورده و نام داستان نبرده بود،<sup>(۴)</sup> ولى چنانچه در ترجمان البلاغه ديده مى شود، اين ابیات از داستان مذکور عنصرى است، و بهمت رادويانى بصورت درست بما رسيده، و نمونه اى از آن کتاب مفقود بدست آمد.

## انتحال و طواط و کشف ماخذ او

بعد از کشف ترجمان البلاغه و نشر آن، و نيز کشف محاسن الکلام مرغينانى

<sup>(۱)</sup> ترجمان البلاغه، ص ۱۹

<sup>(۲)</sup> وطواط عين امثله عربى که رادويانى از کتاب زهره گرفته در حدائق اقتطاف ميکند، ولى نه به ترجمان البلاغه و نه به زهره حوالت ميدهد

<sup>(۳)</sup> ترجمان البلاغه، ص ۸۶

<sup>(۴)</sup> مصرع اول در حدائق چنين مسموخ شده بود: همه خام کين و بپرخاش مرد

و مقابلت و مطابقت هر دو کتاب با حدایق السحر و طواط پدیدار گردید که و طواط به تنها امثال و شواهد پارسی و عربی را ازین دو کتاب گرفته بلکه در تعریف و تعیین صنایع شعری، عین تعابیر و کلمات رادویانی را نیز انتقال و اختطاف کرده بود!

هر چند خود رشید و طواط شخصی عالم و گوینده سحاری بود، و هم طبعی روان داشت، و در انشای تازی و پارسی آیتی بود، باز هم در تألیف حدایق السحر طوریکه در مقدمه آن کتاب وانمود میکند، کار بکر و بزرگی را نکرده، و بگفتهٔ خودش تکلف و تعسف و انواع خلل و اصناف زلل را دور نساخته، بلکه عین امثال و کلمات و تعابیر رادویانی را از یکطرف در حدایق خود گنجانیده، و از سوی دیگر هم اکثر شواهد عربی را باستانی اشعار خودش از محاسن الکلام مرغینانی اخذ و اقتطاف کرده، بدون آنکه بماند خود اشارتی نماید و یا مانند رادویانی حق گذشتگان را مرعی دارد، بلکه بالعکس در مقدمه حدایق نسبت به ترجمان البلاغه یگانه ماخذ و رهنمای خود، زبان به نا سزا کشوده، و آن کتاب را پر از تکلف و تعسف و انواع خلل و زلل «۱۲» (؟) بقلم داده است، که این بی انصافی دران عصر کمتر بنظر می آید، و مقام ادبی و اخلاقی و طواط را بعد از هفت صد سال در نظر ارباب بصیرت پائین می آورد!!! شاید و طواط بغرض تفضل مقام ادبی ترجمان البلاغه را در نظر ممدوح و پادشاه پست می ساخت، و در عین زمان از آن کتاب استفاده می نمود و چون محاسن الکلام مرغینانی شاید بمردم معلوم نبود، شواهد و نظایر عربی را در آن کتاب فراهم آورده و کتابی را بنام خود نوشتن می خواست.

استاد احمد آتش می نگارد، که نسخه منحصر بفرد کتاب محاسن الکلام عصر مرغینانی در کتاب خانهٔ اسکوریال هسپانیا موجود است، و من بهمت و مساعدت پروفیسور E, G Gomez میکر و فیلم آنرا بدست آوردم، بعد از مقابله چند صفحهٔ

این کتاب با حدایق السحر بر من پدید آمد، که اغلب امثله و شواهد تازی حدایق از محاسن الکلام اخذ گردیده است. (به استثنا اشعار خود و طواط)<sup>(۱)</sup>

برای اینکه مقصد خوب روشن شود، و استقاده خفی یا انتحال ثابت گردد، اینک برخی از مطالب حدایق السحر را با ترجمان البلاغه رادویانی و محاسن الکلام مرغینانی مقایسه میکنم:

۱) رادویانی کتاب خود بر ۷۳ فصل بنا نهاد، و در هر فصل یکی از صناعت‌ها را بیان کرد، آنقدر از ایجاز و فشرده‌گی کار گرفت که این ۷۳ فصل و تمام صناعت‌های شعری را در کتاب کوچکی که عبارت از ۱۱۳ صفحه است گنجانید میدانیم، که این ایجاز در آن وقت شیوه تمام نثر نویسندگان و استادان فن بود، ای کاش این شیوه پسندیده با طناب ممتل و بیفائده آیندگان تبدیل نمی‌گشت!!

رادویانی شرافتمندانه در مقدمه اعتراف میکند، که عامه بابهای این کتاب را بر ترتیب فصول محاسن الکلام نهاده و تخریج کرده، بنا بران گفته میتوانم عناوین ابحاث و فصول ترجمان البلاغه که تماماً عربی است از آن کتاب گرفته شده، و وقتی که آنرا با عناوین حدایق السحر مقابله میکنیم، رشید و طواط عین آنرا گرفته و منتها برخی از آن را به تعبیر پارسی در آورده، و برخی را بهمان ترکیب عربی مانده است، مثلاً فصل اول ترجمان (فی الترصیح) است، که و طواط نیز (الترصیح) گرفته و فصل دوم (فی الترصیح و التجنیس) است، که

(۱) مقدمه پارسی ترجمان البلاغه، ص ۱۱

وطواط نیز (الترصیع مع التجنیس) عنوان نهاده است، اما در انواع تجنیسات که رادویانی التجنیس المطلق - التجنیس المركب - التجنیس المردد - التجنیس الزاید آورده، وطواط به تعابیر پارسی تجنیس تامم - تجنیس مرکب - تجنیس مکرر - تجنیس زاید گفته است.

در دیگر عناوین فرق ذیل نمایانست:

بجای المقتضب، ترجمان اشتقاق، حدایق بجای المضارع تجنیس خط، و بجای المطابقه رد العجز علی الصدر، و بجای التشبیه المکنی تشبیه کنایت، و بجای التشبیه الشرطی، تشبیه مشروط، و بجای التشبیه المعکوس، تشبیه عکس، و بجای التشبیه المزدوج، تشبیه تسویت، و الالغار و المحاجات، دو عنوان جداگانه معمی و لغو و بجای المجرد خذف و بجای حسن السؤال و طلب المجاوره حسن الطلب آورده است.

وطواط برخی از مباحث ترجمان البلاغه را با برخی از مصطلحات دیگر در آخر کتاب خویش بعنوان (الفاظی که در زبان اخل صنعت افتاده) می آورد، مانند المکرر، تلاوم تنافر، عکس که عین فصول جداگانه ترجمان البلاغه است؛ اما برخی از فصول و عناوین ترجمان در حدایق بنظر نمی آید مانند ترجمة الاخبار و الامثال والحکمة - تقریب الامثال بالایات - معنی الایات بالایات، که ازین سه فصل تنها وطواط بهمان یک عنوان الترجمة کفایت کرده، حالانکه رادویانی برای ترجمه فصلی جداگانه دارد.

در انواع صنعت های ادبی آنچه وطواط در حدایق زیاد کرده و در



ترجمان البلاغه نبود، همانان صنعت متلون و قطار و حنیفا و مردف است، که شاید در عصر رادویانی معلوم نبود؛ دیگر اباحت و عناوین همان فصول ترجمان البلاغه است که برخی را وطواط تجزیه کرده و فصلی را فصلین ساخته است؛ بنا بران بگفته و طواط اصناف خلل و انواع زلل دران کتاب موجود نبود، که وی بازاله آن پرداخته باشد، بلکه عین آن عناوین را با تعبیر و توضیحات و امثله و شواهد از ترجمان گرفته است.

۲) علاوه بر شباهت نام و عینیت عناوین، فصول که وطواط از روی ترجمان البلاغه ترتیب کرده است، در توضیح و تعریف صناعات نیز عین عبارت یا نظایر تعیین رادویانی را گرفته است؛ اینک در برخی از موارد بین عبارت هر دو کتاب مقایسه مینمود:

ترجمان البلاغه (ورق ۲۳۶) حدایق السحر

فی الترصیع: و تفسیر وی	الترصیع: این صنعت چنان
بذین جایکه آنست که دبیر و	بوذکی دبیر یا شاعر بخشهای
شاعر اندر نظم و نثر	سخن را خانه خانه کند، و هر
بخششهای سخن خانه خانه	لفظی آورد کی بوزن و حروف
آرند، چنان کی هر دو کلمه	روی متفق باشند...
برابر بوذ و متفق بوزن...	

روذکی گوید (ص ۴)

ورق (۲۳۷)

ص (۲۴)

ورق (۲۳۸)

المتضاد: پارسی ضد آخشیج  
 باشد، و ین صنعت چنان باشد  
 کی دبیر یا شاعر در نثر و نظم  
 الفاظ آرد کی یکدیگر باشد،  
 چون حارد و بارد ... و این را را  
 خلیل احمد مطابقه خوانده را  
 است.

فی المتضاد: پارسی متضاد  
 آخشیج بود، چون شاعر و دبیر  
 سخنی گوید اندر او اصداد گرد  
 آید هم چون شب و روز و کشای  
 و بند و مانند این این عمل را  
 متضاد خوانند، پارسی گویان،  
 اما دبیران و جلیلان این اصل را  
 مطابق خوانند...

(۱)

قمری گوید

بیدار است عدل و ظلم اینهان  
 مخالف ندک و ناصح فراوان  
 ص (۸۶)

قمری گوید

بیدار است عدل و ظلم پنهان  
 مخالف اندم و ناصح فراوان  
 ورق (۲۸۰)

(۱) کذا در اصل، شاید خلیلان یا خلیلیان باشد.

تدویر: پارسی گردانیدن بوذ و	فی المدور: و یکی از بلاغتها
شعرا مدور بیتی را گویند کی	آنست کی شاعر مر شعر را
از هر طرف کی آغاز کنی	مدور گویند چنان کی از هر
بتوان خواندن... مثالش	طرف کی آغاز کنی معنی
اینست کی نموده شد:	دهد، بوزن شاعر گویند:

نگارینا چرا کردی ز جان من بزمین روزی<sup>(۱)</sup>      نگارینا رخان من چرا کردی بزمین روزی  
 علاوه برین امثله و عبارت و مثال صنعت مربع (ص ۱۱۴ ترجمان) راعینا  
 (وطواط در ص ۶۱) و مثال صنعت الموصل (ص ۱۱۲ ترجمان) را در حدایق (ص  
 ۶۴) آورده، و در شرح صنعت مراعاة النظیر رادویانی گویند: «چون گوینده جمع کنند  
 سخن اندر میان چیزهای کی نظاره یکدیگر باشند بمعنی چون ماه و آفتاب ... ص  
 ۷۵ ترجمان البلاغه» این تعبیر را وطواط چنین برداشته: «و این چنان بوذ کی شاعری  
 در بیت چیزهای جمع کنند کی از جنس یکدیگر باشند بمعنی چون ماه و آفتاب...  
 ص ۳۴ حدایق».

کذالک رادویانی در شرح صنعت المدح الموجه گویند: «معنی موجه دورویه  
 بوذ چون شاعر صنعتی از صفت‌های ممدوح مانند بچیزی کی آن نیز از خصال

<sup>(۱)</sup> این مصراع در ترجمان البلاغه و حدایق السحر باختلاف مضمون بصورت دایره نوشته شده است.

ستوده وی باشد آن عمل را توجیه خوانند، ص ۷۷ ترجمان البلاغه».

عین عبارت را وطواط چنین میگیرد: «پارسی موجه دورویه باشد و این صنعت چنان بوذکی شاعر ممدوح را بصفتی از صفات حمیده بستاید چنانک صفتی دیگر از صفات حمیده او دران ستایش یاذ کرده شود... ص ۳۵ حدایق»

در امثال این صنعت در ضمن امثله دی؛ در یک بیت قمری از ترجمان البلاغه بدون ذکر نام شاعر گرفته است.

کذالک در صنعت اغراق بیت عنصری (ص ۶۳) ترجمان البلاغه، در صفحه ۷۴ حدایق موجود است؛ کذالک در صنعت جمع بیت قمری ص ۵۶ ترجمان در ص ۷۵ حدایق موجود است؛ کذالک در صنعت تفریق مثال ص ۷۶ حدایق موجود موجود است؛ کذالک در صنعت حسن تحلیل بیت قمری ص ۹۳ ترجمان البلاغه در ص ۸۳ حدایق بنام عنصری آورده است.

کذالک در صنعت جمع و تفریق مثال ص ۶۸ ترجمان البلاغه در ص ۷۶ حدایق موجود است؛ باینصورت اگر مقایسه کنیم تقریباً نصف کتاب رادویانی عیناً در حدایق وطواط حفظ و مزج گردیده و بسی از امثال و عبارات از آن کتاب برداشته است، در حالی که مقدمه حدایق زبان به طعن و تشنیع آن کتاب کشوده است!!!

۳) اکنون که منزلت ادبی وطواط را در مقابل رادویانی را در مقابل از روی مقایسه مضامین حدایق ترجمان البلاغه وا نمودیم؛ و بر خوانندگان محترم پدید آوردیم که وطواط در حدایق السحر نقال قریب ترجمان البلاغه است؛ میرویم تا بر قسمت دیگر این مقال نیز روشنی اندازیم:

مخفی نماناد: که رادویانی در آوردن شواهد و نظایر صناعت های شعری از

توسیع تکثیر کار میگیرد یعنی نظایر پارسی متعددی را برای اغلب صناعتها پیدا میکند، مگر رشید بر عکس رادویانی اولاً امثال عربی را آورده بعد ازان بشواهد کمتر پارسی میپردازد؛ گویا وطواط اراده داشت که بدینوسیله انتحال و اقتطاف خود را اختفا نماید و پرده بروی کار خویش بیفکند؛ در سطور بالا دیدم که اکثر امثله و شواهد و تعابیر پارسی که وطواط از اساتید قدیم گرفته جز اشعار خود وی معاصرینش مأخوذ از ترجمان البلاغه است، درینجا سوالی پیدا میشود؛ که آیا شواهد عربی کتاب از کجاست؟ و وطواط مانند ترجمان البلاغه برای نظایر عربی نیز مأخذی مجهول و نامعلوم در دست داشت یانی؟ پاسخ این پرسان نیز از مباحث گذشته ما پیدا گشت؛ که وطواط از محاسن الکلام مرغینانی نیز استفاده کرده است، و نامی ازان کتاب نبرده است.

مرغینانی بقول درنبرگ دو کتاب دارد که یکی کتاب البدایع و دیگری کتاب المحاسن فی النظم و النثر است، و کتاب آخر را رادویانی محاسن الکلام میخواند، و نسخه واحده آن به لوخره (۲۶۴) در اسکوریال هسپانیا است، که تاریخ تحریر آن (۸۳۸ هج) است، و در مقدمه کتاب است: «قال شیخ الامام ابو الحسن نصر بن الحسن المرغینانی رضی الله تعالی عنه هذا کتاب الفناه من محاسن الکلام...» این کتاب چنانچه رادویانی اعتراف دارد، مبنا و منشا نوشتن ترجمان البلاغه بود، اما رشید وطواط بدون اعتراف شریفانه و نقل واضح و علنی ازین کتاب استفاده مخفی و مستوری نمود، که اینک به برخی از اختلافات ذیلاً اشاره می شود:

(۱) در صنعت ترصیع مع التجنیس مرغینانی گوید: «قال نصر بن الحسن

إذا اجتمع الترصیع و التجنیس فهو غایة الحسن فی النظم و النثر...»

رادویانی عین مقدمه فوق را چنین افاده کرده: «هر چند کی این صنعت کی یاذ کردیم بتن خویش جاهی بدیع دارد و پایکھی رفیع چون با وی عمل دیگر بار کردذ چون تجنیس با ماندوی پر مایه تر بوذ و بلند پایه تر شوذ...» رشید و طواط عین مقصد سابقین اولین را چنین میگیرد: «هر چند صنعت ترصیع بزرگست، چون با او عمل دیگر مثل تجنیس و غیر آن بار شوذ بلند تر گردذ...» و امثله رادویانی را از کلام عنصری و غیره عیناً میگیرد.

(۲) در صنعت مضارعه مرغینانی گوید: «وهو ما یتفق حروفه فی الکتابه و الهیئة و یختلف فی النطق و القراءة باختلاف اللفظ...» رادویانی گوید: «چون شاعر الفاظ بیارذ اندر بیت نمشتن و حروف یکسان، و بخواندن و نقطه و اعراب و بعرض مخالف...» و طواط این صنعت را به تجنیس برده، و زیر عنوان تجنیس خط گوید: «و این چنان باشد که در خط متشابه یکدیگر باشد، و در نطق مخالف...»

این مقایسه بطور نمونه بین امثله حدایق و محاسن آورده شد، و خوانندگان محترم قیاس کرده میتواند که یگانه ذخیره امثله و شواهد عربی و طواط همان محاسن الکلام مرغینانی بود؛ بنا بران ما محاسن الکلام مرغینانی و ترجمان البلاغه رادویانی را یگانه منابع و ماخذ و طواط در ترتیب حدایق السحر میدانیم، و هر دو امام را از پیشقدمان و طواط می شماریم؛ باوجودیکه خود و طواط نسبت به ترجمان البلاغه لب به ناسزا کشوده، و نامی از محاسن الکلام نبرده است!

بعد از ملاحظه این مقایسه و محاکمه دانشمندان و ارباب بصیرت میتواند و طواط را باوجود فضل و علم وی — محکوم به یک نوع انتحال و تقلب ادبی نمایند،

و حق را هیران و پیشروان وی مرغینانی و رادویانی را در تاریخ ادبیات محفوظ  
نگهدارد، زیرا السابقون الاولون....

اکنون میروم تا خود کتاب رادویانی از نقطه نظر فواید لسانی و ادبی و تاریخی  
که که مخصوص بتاریخ ادبیات افغانستان است، مطالعه کرده، و برخی از مقاصد و  
قازه را ازان گنجینه دانش فرچینم.

(ناتمام)

شهر نو، کابل، ۶ جدی، ۱۳۲۸

عبدالحمی حبیبی

## ترجمان البلاغه

(۲)

در قسمت اول این مقاله معلوماتی راجع باصل کتاب و مؤلف آن تا جائیکه از تضاعیف صفحات آن بدست آمد فراهم آوردم، اکنون نوبت آن رسیده، که کتاب خود را از نقطه نظر فواید لسانی و تاریخی و ادبی مطالعه کنم، و برخی از مطالب بخوانندگان محترم عرضه دارم؛ اینک مطالعات من:

### (۱) رادویانی؟

نخستین نگاهیکه خواننده متتبع بسرورق کتاب می اندازد، چشمش بکلمه الرادویانی می افتند، که بعد از نام مؤلف (محمد بن عمر) نوشته شده، و نیز مقدمه کتاب بهمین نام آغاز میشود، ناشر محقق کتاب استاد احمد آتش در مقدمه خویش نوشته است: «که بنام رادویان جائی در اسمای و بلاد و اماکن در کتب مسالک و ممالک قدیم و جدید بنظر نیامده، و تخمین میکند که باید این جای در ترکستان غربی واقع باشد»

در وهله نخستین که انسان این انتساب را میخواند، فوراً بفکر می افتند، که باید رادویان مسکن و منشأ مؤلف باشد، ولی من چنین عقیده ندارم، و این مشکل از راه دیگری حل میکنم، و این فکر من ظنی است قریب به یقین.

در اعلام قدیم مردم آریائی خراسان امسایی موجود است، که از روی مطالعات فیلالوژی بیک قاعده ساخته شده، و بیک مرجع گرامری بر میگردد، و از روی مطالعه یک دسته این اعلام میتوان کلمه رادویانی را نیز تحلیل و تجزیه کرد، باین تفصیل:

**الف:**

(اوی - اویه) از ادات تصغیر زبان پهلوی و پارسی بود که در آخر بسا از اسماء



گاهی منباب تصغیر سنی و گاهی هم برای تصغیر مقامی و گاهی جهت تعظیم و رحمت و عطف می آورند؛<sup>(۱)</sup> مانند: شیروی و شیرویه، و سیویه، و بابویه، و زادویه، و بوی، و درستویه، و برزوی، و کاکوی، و ماهوی، و بندوی، و بابوی، و زاروی، و برزو، کاکو، ماهو، که در شاهنامه و کتب تاریخ و سیر نقل شده است، و حتی بعد از شیوع اسلام نامهای عربی را نیز بهمین قاعده تصغیر مینمودند، مانند: حسن و حسنوی، فضل و فضلوی و فضلویه، محمد و حمویه، و امثالها.

مثلاً شیروی از شاهنامه:

چو شیروی بنشست بر تخت ناز      بسر بر نهاد آن کشی تاج آز

(فردوسی)

(شیرویه)

فرستاد شیرین بشرویه کس      که اکنون یکی آرزو ماند و بس

(فردوسی)

ما هوی از شاهنامه:

کس آمد بماهوی سوری بگفت      که شاه جهان خاک دارد نهفت

(فردوسی)

برزوی:

بروئین چنین گفت برزوی شیر      که ای نامور پهلوان دلبر

(فردوسی)

این گونه کلمات را میتوان بقاعده تصغیر باصل خود رجوع داد، مثلاً بابوی

<sup>(۱)</sup> سبک شناسی، ص ۴۱۲، ج، ۱

قرار شهنامه یکی از اشخاص معاصر خسرو پرویز است، این کلمه اصلاً پاپوی بود، مصغر پاپا (پدر) که اکنون بابا گوئیم و معرب آن بابویه است نظیر سیبویه مصغر سیب که معنی آن سیب کوچک بوده است.<sup>(۱)</sup>

### ب:

به تفصیل فوق رادویانی منسوب بوده است بنام (رادوی) که از مقوله فوق است، و نظایر آن در اعلام باستانی زیاده است، اگر ادات تصغیر ازان حذف کنیم، اص آن می ماند (راد) که از صفات قدیم و کلمات کهن السنه آریائی است، باین معنی که ریشه این کلمه در سنسکریت (راتی) و (راده) و در زبان اوستا (رایتی) و در پهلوی (راد) بوده، و بزبان پارسی بصورت (راذ) و (راد) بمعانی ذیل در آمده:

(۱) جوانمرد و سخی مانند این شعر رودکی:

نی که حاتم نیست باجود توارد      نی کی رستم نیست در جنگ تو مرد

(۲) بمعنی شجاع و دلاور، اسدی راست:

وفا خود کن درع رادی بیپوش      کمان از خرد ساز و خنجر ز هوش

گاهی مفهوم بزرگ و نجیب و خردمند و دانا را نیز داشته است.<sup>(۲)</sup>

### ج:

در زبان پهلوی و دری قدیم (ان) از ادات نسبت و بنوت (بتقدیم بای موحده) بوده، و در اواخر بسا از اسماء می آمد، چون اردشیر بابکان و خسرو کواتان که مقصد همان اردشیر بابک، و خسرو قباد است، و در متون پهلوی و در اینگونه منسوبات

<sup>(۱)</sup> فرهنگ شاهنامه ص ۲۴.

<sup>(۲)</sup> فرهنگ نظام ص ۱۳۷ ج ۳

بنوت خیلی زیاد بنظر می آید، چون شهردان، و حتی وقتیکه عبدالله بن زیاد بدستور زبان بساسانیان بخط پهلوی سکه زد، بران مطابق همین قاعده نوشته بود، عبدالله زیاتان،<sup>(۱)</sup> و ریزک و خسروکواتان یعنی پسر خسرو بن قباد از بقایای متون پهلویست، همین قبل است، کلمه علکانی که بانام یکی از ممدوحین شیخ سعدی می آید و وی شمس الدین حسین علکانی نامدارد (مقتول ۶۸۸ هج) و این کلمه علاکانی هم آمده (در جامع التواریخ) و کذالک در مجالس المومنین قاضی نورالله و کتاب التدوین فی اخبار قزوین تألیف عبدالکریم رافعی (متوفی ۶۲۳ هج) و نزهة القلوب مستوفی حمدالله اسمای بشکل (علکان - علکویه - علک) مذکور افتاده، و همه این اسناد میرساند که از فروع و مشتقات (علی) است، که پارسی گویان بعبادت خود تخفیف و تکسیر و تصغیر نموده اند، پس علک مخفف علیک مصغر علی است، و علکان نیز همان علک است بزیادت آدات نسبت و بنوت (ان) که یک (ی) در آخر آن منباب نسبت زیادت کرده اند، و در نسخ قدیم کلیات شیخ مانند نسخه مضبوطه پاریس مورخه (۷۶۷ هج) نیز علکانی است.<sup>(۲)</sup>

د:

اینک در زیر این سه قاعده (راد) یعنی جوانمرد، و سخی و دانا، ترحماً یا تعظیماً بزیادت ادات تصغیر (اوی) - (رادوی) شده، و یک (آ) نسبت بنوت به آخر آن الحاق شده (رادویان) بمعنی پسر رادوی و قیاساً بر علکانی و کاویانی (منسوب به کاوه) و نظایر آن (رادویانی) بوده است.

(۱) سبک شناسی ص ۱۴۰ ج ۱

(۲) تحلیل علامه قزوینی در سعدی نامه ص ۲۱۸

اکنون باید دید، که اسم (رادوی) در اعلام پارسی گویان دیده شده یا نی؟ در پاسخ این سوال اگر بکتب تاریخ و سیر ملوک و شهنماها رجوع کنیم، اعلامی بشکل (زادویه) و شکل عین (رادوی) در تضاعیف کتب بنظر می آید، مثلاً نخویرگ زادویه از مرزداران عصر انوشروان بوده، و کذالک زادویه از امرای دربار فرخ زاد ساسانی<sup>(۱)</sup> که این نام ها در نسخ طبری و متون باستانی بصورت مشکوک به زای هوزورای قرشت مضبوط بوده است؛ و کذالک در یزدگرد پادشاه آخرین ساسانی موبدی بود اندر مرو که نام وی (رادوی) بود، و فردوسی پند دادن او را به ماهوی سوری چنین گفته است:

یکی موبدی بود رادوی نام      بجان از خرد بر نهاده لگام  
 بماهوی گفت ای بداندیش مرد      چرا دیو چشم ترا خیره کرد؟  
 چنان دان که شاهی و پیغمبری      دو گوهر بود در یک انگشتری<sup>(۲)</sup>

ازین تصریح فردوسی باین نتیجه میرسیم که نام (رادوی) از عصر ساسانیان در خراسان و ممالک پارسی زبانان روایتی داشته، و خانواده نویسنده ترجمان البلاغه نیز منسوب بوده بیکی از اشخاصیکه (رادوی) نام داشته است، و احتمال می رود که دودمان همین رادوی موبد مرو بوده باشد!!!

و اگر هم پیدا آید که رادویان نام جایی بود، باید بقیاس اعلام جغرافیایی آذر بادگان، و گرگان و امثال آن بالحاق پساوند نسبت (آن) ساخته شده باشد.

## (۲) لغات و اصطلاحات قدیم

(۱) ساسانیان، کرستن سین ۴۸۵، ۶۷۳

(۲) شهنماه طبع خاور، ج ۵، ص ۳۲۰

ترجمان البلاغه مشحون است بیک عده لغات و اصطلاحات قدیم زبان پارسی که دلالت دارد بر قدامت زمان تألیف وی، و ازینروست، که من انرا از متون قیمت دار باستانی میدانیم، و حافظ و نگهدارنده مواد و ذخایر قدیم زبان می انگارم، و اینک فواید و ذخایر لغوی و ادبی اشارت می‌رود:

### وی، ضمیر:

در آثار ادبی بعد از مغل ضمیر (وی) در مورد ذوی العقول استعمال میشود، در افغانستان و ایران اگر کسی مینوشت، هم خاص بود در موارد مذکور، در محاورت و سخن نیز شنیده نشده است.

وقتی که من در سر زمین ماوراء النهر سفری کردم، و بران دیار گذری افتاد، از پارسی گویان سمرقند استعمال این ضمیر را بطور عمومی در موارد گوناگون شنیدم، در مورد بیجان و جاندار و ذوی العقول یا غیر آن یکسان استعمال میشود، و این طرز سخن دران سر زمین در روزگاران پیشین باقیمانده است، زیرا در آثار گذشتگان بیش بنظر می آید، بناحیت ها، و رودها، و جویها، و کوهها، و دیهها مرجوع است.

ترجمان البلاغه این خاصیت قدیم را نگهداشته، و در سرپای کتاب مشهود است، مثلاً «متنافر بر دو وجه است، یک وجه از وی آنست... ص ۱۳۴، تصنیفها بسیار دیدم... اندر شرح بلاغت و بیان حل صنعت و انچی از وی خیزد، و به وی آمیزد، ص ۲»

### دانشی:

صفحه دوم کتاب در مقدمه گوید: «چنین گوید، محمد بن عمر الرادویانی کی تصنیفها بسیار دیدم مر دانشیان هر روزگار را...»  
این عبارت شیرین آقای احمد آتش از روی نسخه اصل غلط خوانده و چنین

ترتیب نموده است: «مردانشیان هر روزگاری را» حالانکه استعمال (مر) در قدیم ادب و ادباء بود، و دانشیان جمع دانشی است، منسوب به دانش، که مقصد مؤلف هم دانشمندان رزوگار بوده اند، استعمال این لغت اندر ان روزگار معمول بود، چنانچه اسدی طوسی نیز گفت:

تو ای دانشی چند نالی ز چرخ کی ایزد بدی دادت از چرخ برخ  
پس تبدیل آن به «مردانشیان» (بکسره اضافی دال) معنی ندارد و سهویست که  
آقای آتش روا داشته، و نه متن اصلی صاف و واضح است.

امید:

کلمه امروزه را قدماء «اومید» نوشتند، و در متون قدیم مانند کشف المحجوب  
هجویری (اومیدوار) و در التفهیم بوریحان (اومید) آمده، که در ترجمان البلاغه نیز  
چنین است، مثل: «اومید به نومید اندرست» (ص ۲۸۳)

زوان - زفان:

زبان را در قدیم زفان می نوشته، و این کلمه اصلاً در پهلوی نیز زفان بود، (ف)  
و در حین کلمات به (ب) تبدیل میشد، چون رفتن و رویدن و افام - وام، و نافه -  
نوه، در همین دسته کلمات زفان پهلوی نیز بزبان پارسی تحویل یافت،<sup>(۱)</sup> که در متون  
دری شکل زفان نیز محفوظ است؛ مثلاً در کشف المحجوب هجویری و التفهیم  
بوریحان و غیره بجای زبان «زفان» و بجای آواز «آفاز» دیده میشود، که در کتب  
دیگر بنظر نویسنده این سطور نرسیده بود، امثله:

(زبان) هر آن که کوتاه کرد از مدیح شاه زبان، ص ۳۳.

<sup>(۱)</sup> سبک شناسی ج ۱، ص ۲۱۵

(زوان) تا نام وی - دام عالیا بر سر زوانها و میان دیوانها تازه باشند، ص ۴.

ایرا:

در متون باستانی دری قید علت (زیرا) باشکال متفاوت نقل شده، مثلاً (ایرا -

ایراک - ازیرا - ازیراک - ازیراکی - زیراک - زیراکی - ازیراکی)

اصل آن در اوستا (اهی ریه) و در پهلوی (ایرای) بود، که گاهی در اول آن (از)

می آمد، «ازیرا» و گاهی در آخر آن (کی) می آوردند (ازیراکی) و املاهای آن باشکال

فوق منقول افتاده، و همین ریشه در کلمه «چرا» (چی را؟) نیز محفوظ است؛ امثله:

ایراک:

نیکو ثمر شو ایراک      مردم بجز ثمر نیست

(ناصر خسرو)

ازیراک:

بدو بندم من ازیراک تن و جانرا      عقل بسته است و بتن بسته و حیرانم

(ناصر خسرو)

ایرا:

نیارم که یارم بود جاهل ایرا      کراجهل یار است مارش<sup>(۱)</sup>

(ناصر خسرو)

در کشف المحجوب ابو یعقوب سجستانی (اواخر قرن ۴ هجری) طبع جدید

تهران نیز (زیراک - ازیراکی - ایراکی) بس بنظر می آید، و ترجمان البلاغه هم

اشکال مختلف آنرا دارد ولی «ایرا - ایراکی» زیاده تر دیده میشود، مثلاً: «از ایراکی

<sup>(۱)</sup> سبک شناسی، ص ۴۰۵ ج ۱

بدام هر خاطر اندر نیاید. ص ۸»

یا: «لیکن انتظار را کرانه ندیدم، ایراکی امروز هر گروهی مدعیان این نوع اند...»

ص ۲».

### باشگونه:

همین واژگون کنونی است، که اشکال دیگر آن در شهنامه و متون قدیم واژون، واژونه، بازگون، بازگونه بود، و معانی عکس و مقلوب و پریشان داشت، شکل باشگونه در خود شهنامه و التفهیم بوریحان نیز محفوظ است، و در کتاب ما نحن فیه مکرر بنظر می آید، و وطواط در حدایق عین همین کلمه را از ترجمان البلاغه گرفته و چنین بنظر می آید که تا عصر وطواط (قرن ششم) هم این شکل متروک نبود، و در کلام قدماء نیز دیده میشود، مثلاً شهید بلخی راست:

ای کار تو ز کار زمانه نمونه تر او باشگونه و تو از باشگونه تر<sup>(۱)</sup>

امثله: «مقلوب باشگونه بوذ» یا «چون این مصراع باشگونه خوانده آید، ص ۱۹»

### بتن خویش:

تعبیر یست لطیف، که در نویسندگان قدیم مطرداً بجای (بذات خود) و بالذات استعمال میشد، در کشف المحجوب ابو یعقوب سیستانی آمده: «ونیسکی با ایشان همچنانک بتن خویش واجب بوذ، ترا بران راه رفت، کی صلاح تو و صلاح مردمان اندران بوذ. ص ۹۳»

رادویانی گوید: «... صنعت ترصیع کی یاذ کردیم بتن خویش جاهی بدیع دارد

و یا یکهی رفیع، ص ۱۰».

<sup>(۱)</sup> فرهنگ اسدی، ص ۴۸۵



و در همین مورد وطواط عین مطلب را بعبارت «هر چند صنعت بزرگست...» ادا کرد، و چنین بنظر می آید که در عصر وطواط آن تعبیر قدیم بذوق مردم راست نمی آید.

### گرم:

این لغت بمعنی اندوه و الم در کلام قدماى درى مستعمل بود، و در زبان پښتو اکنون هم بهمین معنی داخل محاورت روزمره است، ولی بسکون اول و ضمه دوم، فرودسی راست:

ز چنگال بوزان همه دشت غرم دریده براو دل پر از داه و گرم  
ترجمان البلاغه از شاعر نامعلومی این مصراع را در مثال مقلوب مستوی گفته:  
«رامشم درمان دردم گرم یار... ص ۱۹»

### آخشیج:

در متون کهنه بدو معنی آمده ضد، و طبیعت، بشکور گفت:  
کجا گوهری خیره شد زین چهار یکی اخشیجش بر او بر گمار<sup>(۱)</sup>  
در آثار پارسی بو علی سینا بمعنی دوم هم آمده، و در ترجمان البلاغه گوید:  
«پارسی متضاد اخشیج بود... ص ۳۱» وطواط نیز عیناً در همین مورد همین کلمه را گرفته که «پارسی ضد اخشیج باشد... ص ۲۴».

### زاده وم:

بجای زاده ام که این املا نادر است، و در کتب خطی بنظر نیامده، مانند این مصراع دقیقی:

(۱) فرهنگ اسدی، ص ۵۹

«من جاه دوست دارم کا زاده زاده وم» ص ۲۹  
این املا نزدیکست بزبان پښتو که «یم، وم» نوشته میشود.

### هنر جوی:

تعبیر لطیف است، که در مورد صنعت دوست و دوستدار آرت و یا آرتست  
میتوان بکار برد، در ص ۳۵ گوید: «هنر جوی را قناعت افتند بدین اندازه...»

### زده ی، ریخته ی:

این گونه املا برای تصریح آسانی کار خوانندگان که خطاب را از غیاب فرق  
کنند، نهایت سومند است، و متأسفانه که اکنون متروک شده، و عوض (ی) بالای  
های هوزیک همزه مینویسند، ولی بهتر است همان املا قدیم باز زنده شود، مانند  
ص ۳۷:

از بس کی تو در هند و در ایران زده ی تیغ و زبس کی درین هر دو زمی ریخته ی خون

### بوند:

بجای باشند یا هستند، و در سبک قدیم می آمد، ابن سینا در دانشنامه علائی  
گوید: «مجربات آن مقدمات بودند...» مصدر بودن و بوش در زبان دری اندر در  
دوره ئی اولین صرف میشد، و بوند ازین قبیل است، ولی متأخرین بودن و باشیدن  
را خلط کردند، در ترجمان البلاغه صرف قدیم آن دیده میشود، مثلاً: «...شاعر یا  
دبیر ازان پس کی حدود فوافی و قراین نگاه داشته بودند... ص ۳۸».

### فریشته:

از خصایص سبک قدیم است، که فرشته را با یای منقوطة مینوشتند، و در  
پهلوی نیز فریستک بود، از ریشه فریستان، که در پښتو هم پریسته است؛ و در  
ترجمان البلاغه نیز این املا قدیم زیاد بنظر می آید.

### ماننده کردگان:

ماننده کردن که بجای تشبیه عربی بکار رفته، تعبیر است لطیف، مثلاً در صفحه ۴۴ گوید: «دیگری از جمله بلاغت تشبیه گفتنت، و راست ترین و نیکو ترین آنست کی چون باشگونه کنیش تباه نگرده، و نقصان نپذیرد و هر یکی از ماننده کردگان بجای یکدیگر ببستند بصورت و بمعنی...»

در جای دیگر «...یکی آنست کی چیزی را بچیزی ماننده کنند بصورت و بهیئت و یا چیزی را بر چیزی ماننده کنند بصفتی از صفتها...».

وطواط نیز این تعبیر لطیف را از ترجمان البلاغه گرفته است، مثلاً: «این صنعت چنان بوذکی دبیر یا شاعر چیزی بچیزی ماننده کند در صفتی از صفات، و اهل لغت آن چیز راکی ماننده کنند مشبه خوانند، و آنراکی بذو ماننده کنند مشبه به...۴۲ حدایق السحر.

### یای توحید:

اکنون یای توحید را جداگانه نمی نویسم، و این نقص املاست، در ترجمان البلاغه چنین است:

«...و اگر قصیده بوذ...» که اکنون عوض یا بالای حرف آخر قصیده همزه نویسند، ولی همین املا قدیم سهل القراءت و مستحسن است.

### در رفتن:

بمعنی اغراق آمده، و تعبیر خوبیست، ص ۶۲ در فصل الاغراق فی الصفه گوید: «پارسی وی در رفتن بوذ اندر صفت چنان کی خود اندر پذیرفتن وی بشوذ...» کلمه بشوذ در مطبوع استانبول (بشد) چاپ شده، و از طرف ناشر و مصحح کتاب غلط خوانده شده است.

### بخشش کردن:

در ص ۶۴ آمده: «... و پارسی تقسیم کردن بود» که وطواط نیز همین کلمه بخشش را در مبحث تقسیم گرفته است، ولی اکنون ما تقسیم را «بخشش کردن» و حصه را بخش گوئیم، اما «بخشش» را بفهوم عطاء بذل تخصیص داده ایم، این اصطلاح کنونی در آن عصر هم موجود بود، چنانچه در ص ۶۷ گوید: «تقسیم بخش کردن بود، چون شاعر دو چیز را یا بیشتر بر دو چیز بخش کند».

### نهاد:

رسم و آئین باشد، رودکی گفته بود، «خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد» بوریحان در التفهیم بمعنی وضع و ترتیب آورده (ص ۱۱۵) و کتاب ما این کلمه را در مورد خوبی بکار برده است، در ص ۶۸ گوید: «و عجب آن است که قصیده های بذین نهاد و بدیع نظم کرده است و از راه طبع خویش نگشته است...». (مقصد عنصری است)

### پادیز:

در مبحث حسن تعلیل ص ۹۲ گوید: «و این چنان باشد کی شاعر چیزی را صفت کند چون بهار و پادیز و مانند آن...» گویا پادیز همین پائیز کنونی است بمعنی خزان که در جائی دیگر باین شکل بنظرم نرسیده کلمه پائیز یا پادیز در اوستا پیتی داز و بفرس قدیم پیتی دیز بوده است که زمستان نیز از همین ریشه است، و پاول هورن در اشتقاق لغات پارسی این مقصد را شرح داده است.

### چهار گانی:

بجای رباعی و الحاق لاحقہ «گان» با اعداد که در ص ۱۱۰ در محبت مقطع گوید: «... و یکی بدیع ترین اندر چهار گانی بیت اول یگان یگان حروف و دوم

دوگان و سه وم سگان و چهارم چهارگان...»

### شکوهیدن:

ترس و بیم باشد، در آثار قدمات مستعمل بود، بوریحان بیرونی شکوهنده را بمعنی خایف آورده (ص ۳۸۳، التفهیم) رادویانی در ص ۱۲۵ گوید: «و مانند این بسیار توان یافتن و لیکن از ملامت کتاب بشکوهید و فصل را بدین اندام ختم کردم...»

### دمادم:

به ضم هر دو دال، در ض ۱۳۴ گوید: «چنان کس بیتی را دمادم روایت نتوان کردن و بر زبان گفتن وی دشخوار بود» و این بیان صنعت متنافر است، و دمادم ساخته شده است از دم بدال مضموم و از موارد استعمال بر می آید، که معنی مسلسل این فصل چنان بود که شاعر مصراعی و یا بیتی گوید: «و اندر گفته قسمی چند بیارذ دمادم بی تفسیر...»

### چن، چونان، چونین:

در نسخه اصل املاهای قدیم چن، چونان، چونین و کذالک چون، چنان، چنین نیر آمده، چه در نثر و چه در نظم.

### دو رویه:

ص ۷۶: «معنی موجه دورویه بود... این عمل را از جمله غریب صنعت دارند و بدیبا دورویه مانده کنند...» و طواط نیز همین را گرفته و گوید: «پارسی موجه دورویه باشد... ص ۳۵ حدایق.»

## (۲) فواید تاریخی

اکنون کتاب ترجمان البلاغه را از نظر تاریخی می بینیم، و آنچه برای ما مردم

افغانستان مفید است، و بدرد ذوقمندان ادب تاریخ میخورد، ذیلاً یاد داشت میکنم:

### پنجهیر:

در عصر سامانیان و غزنویان همین پنجهیر کنونی شمال کابل را که ناحیتی زیبا و دلکش است، پنجهیر می نوشتند، حدود العالم، و بیهقی و بوریحان در کتب جغرافیا و تاریخ به همین وتیره ضبط کرده اند.

رادویانی یک چهر گانی قدیم را در مثال تجنیس مطلق در بحر مضارع آورده:

گویند هفت مردست در پنجهیر بذ      زان هفت دو مسلمان و آن پنج هیر بذ  
من پنجهیر دیدم و آن پنج هیر بذ      از پنج هیر بذ نشود پنجهیر بذ

درین چهارگان تجنیس مطلق است، و هیر بذ همان کلمه قدیم پهلوی و دری است، که در شهنامه ها و اشعار قدیم آمده و بقاعده عربی جمع آنرا هرابذه بسته اند، و به تعبیر اسدی طوسی قاضی گبران باشد، فردوسی گفت:

چو برداشت پرده ز در هیربذ      سیاوش همی بود ترسان ز بد

از تدقیق چهار گانی فوق باین مقصد فیلالوژی میرسیم که پنجهیر مرکب بود

از پنج که خمس باشد و هیر، مخفی نماند که هیربذ در پهلوی ایرپد بود، (ایر، هیر، اور پنبتو) از یکریشه است، مقصد ازان آتشکده بود، پس هیر بذ رئیس آتشکده، و پنجهیر باید پنج آتشکده باشد.

### انداراب:

همین انداراب کنونی و معروفی است که در کتب قدیم مسالک و ممالک نیز

بهمین صورت و اندارابه ضبط شوه، حدود العالم و یاقوت و غیره هم نیزه آورده اند، در ص ۱۰ ترجمان البلاغه (اندر آب) نوشته و سهو ناشر کتاب است، رادویانی گوید: «بدان وقت کی عامل انداراب و راباز داشت بتهمت جاسوسی» احمد واتکی

گوید:

آن کس کی انداراب شود او بی آشنا      گوی کی انداراب شود او بی آشنا  
این بیت در مثال صنعت ترصیع مع التجنیس آورده شده، و سهواً در سه مورد  
فوق (اندر آب) طبع شده است.

**بستی:**

در ص ۱۲ قطعۀ از ذوقی آمده که ذکری از فضایل از ابوالفتح بستی دانشمند  
وطن دارد، چون بنام ذوقی شاعری در دوره غزنوی معروف نیست، و قطعۀ مذکور  
قیمت ادبی و تاریخی دارد، آورده شد:

صنعت تجنیس مطلق

کجا نام اصحاب دانش برند      ابوالفتح بستی سر دفتر است  
هر آن گو نیاید بفضلش مقرر      بدانم کی اور سر دفتر است

**هزل بستی:**

ص ۱۲ در مثال صنعت تجنیس مطلق طعنه ای از هزل بستی نقل شده، که  
شاعر بدین نام نمی شناختیم، گوید: «هزل بستی گوید اندر آن وقت کی دختر آورد و  
آن دختر بمرد:

چو دختر بیامد من اندر هزیمت      گه امل گزیدم گه از شرم ساری  
برفت آخر آن مصلحت بر طریقی      کی رست از طعنه من از شرمساری

اگر گوینده این شعر از بست کنار هیر مند باشد، پس در تاریخ شعرای پارسی  
وطن یکنفر دیگر زیادت میشود.

**شعرا بنت کعب:**

از شعرای قدیم پارسی است، معروف به فزداری، یا بلخی، که در تذکره ها

ذکری از او می‌رود، و اشعاری از وی نقل می‌شود، که درین اشعار یک قطعۀ جدید ذریعۀ ترجمان البلاغه زیادت می‌گردد، این قطعه مضمون لطیف دارد، و حفظ آن غنیمت است، (ص ۸۱)

### در صنعت التفات:

کاشک تنم باز یافتی خبر دل      کاشک دلم باز یافتی خبر تن  
کاشک من از تو برستمی سلامت      آی فسوسا! کجا توانم رستن

### نمونه اشعار خنک بت:

یکی از کتب مهم پارسی داستان خنک بت سرخ بت عنصری شاعر معروف دربار غزنویان بود، که متأسفانه از بین رفته، و اثری از آن پدید نیست، رادویانی درین کتاب دو بیت آن مثنوی را بما سپرده، که از غنایم ادبی است، (ص ۸۶) مثال صنعت تفسیر خفی:

بداستان خنک بت سرخ بت اندر وصف لشکر عنصری گوید:

همه نام کینشان بپر خاش مرد      دل جنگ جوی و بسیج نبرد  
همی توختند و همی تاختند      همی سوختند و همی ساختند

### روایت اشعار شعراء قدیم:

یکی از فواید بزرگی که کتاب رادویانی در بر دارد، حفظ اشعار قدیم شعرای معروف یا گمنام قدیم دورۀ سامانیان و غزنویان است، که نامهای برخی ازین شعرا در تذکره های دیگر بنظر نیامده، و درین کتاب نمونه ای اشعار آنها نیز مضبوط است، و ازینرو ترجمان البلاغه کتابی است که بتاریخ ادبیات پارسی مواد نفیس و جدیدی را می بخشد، و ما نامهای این شعراء را می آوریم:

ابوالحسن آغاجی، احمد اشنانی، احمد منشوری، احمد منصور، احمد واتکی



برهانی، میرعی پورتگین (علی بوزتگین، حدایق السحر، وطواط) پیروزی، حامدی  
 حسین ایلاقی، ابو الحسن عراقی، ابو طاهر خسروانی، خسروی، خطیری، دهقان  
 خوزی ذوقی، ربیعی، زینبی، (در لباب الالباب، زینتی) شاکر، بو شکور، طاهر بن  
 فضل ابو الطیب معصبی، ابوالعباس عباس، ابوالعلا شوشتری، عماره، قریع الدهر،  
 قصارامی، قمری جرجانی، کسایبی، بنت کعب، کیر خر، لیبیی، بالث، محمد بن  
 عبده، مخلدی، مسعودی غزنوی، معروفی، مکی پنجهیری، منصور منطقی، موقری،  
 نجاری، هزل بستی، یزدانی.

مطالعات ابتدائی من در ترجمان البلاغه بدینجا ختم میشود.

شهر نو، کابل، ۲۰ دلو، ۱۳۲۹.

عبدالهی حبیبی